

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۱۶)

شنبه ۰۵ - ۰۶ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۱۶ - ۱۲ - ۱۳۹۵ م؛ ۰۴ - ۰۳ - ۲۰۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸) وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ بِمُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَ أَنَا أَخْبَرْتُكَ فَاسْتَمِعَ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵) فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى (۱۶)

I. تفسیر

1. **إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي:** به درستی که من خود الله هستم، نیست معبودی به جز من، پس عبادت من کن و بر پادار نماز را برای یاد من!

2. **عبادت و عبودیت و عبودت بر مشرب عرفانی:** خدای تعالی فرمود، "فَاعْبُدْنِي" (پس مرا عبادت نما!)

محققان اهل عرفان را اقوالی است در باب عبودیت بر مشرب عرفانی، که ما در اینجا خلاصه و گزیده‌ای از آنها را از منابع گوناگون نقل می‌کنیم. ابتداء باید دانست که بیان نسبت‌هایی از قبیل معبود و عابد، و عبد و مولا در ارتباط با نسبت خدای تعالی با عالمیان استفاده از تعبیر رایج در عرف اقوام است برای بیان حقایق وجودی و معنوی در قوالبی صوری و مفهومی، و با توجه به قول خدای تعالی، "وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى" (۲۷:۳۰ الزوم) و "لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ" (۱۱:۴۲ الشوری)، این نسبت‌های تشبیهی را باید چنان فهمید که شایسته تنزه و قدس و جلال او - تبارک و تعالی - باشد. پس از یادآوری این مقدمه، می‌پردازیم به نقل خلاصه بعضی از اقوال در این باب.

شیخ اکبر محبی الدین بن عربی بین عبودت و عبودیت فرق گذاشته است، و در جایی می‌فرماید (الفتوحات المکیة، ت. عثمان یحیی، ج ۱۳، ص ۱۶۳): عبودت نسبت عبد است به الله، نه به نفس خود، و اگر [عبد] به نفس خود نسبت داده شود، [آن] عبودیت می‌باشد، نه عبودت. پس، عبودت تاثر از آن است که حکم کند بر آن "مقام سوا" [مراد مقام بطون حق است در خلق].

او- رضوان الله تعالی علیه- هم چنین می‌فرماید (الفتوحات المکیة، تو عثمان یحیی، ج ۱۴، ص ۲۷۸ - ۲۷۲):

مقام عبودیت: مقام ذلت و افتقار است

عبودیت نسبت‌هایی است به عبودت. و عبودت خالص شده است، بدون نسبتی، نه به الله، و نه به نفس خودش، چرا که او [- سبحانه-] قبول نسبت به خود نمی‌کند. و برای همین [عبودت در لغت] با یاء نسبت نیامده است. پس، دلیل‌ترین دلیلان کسی است که انتساب می‌یابد به ذللی بر جهت افتخار به او. و برای همین، درباره زمین گفته شده است "ذلول" - بر بنای مبالغه در ذلت، چرا که دلیلان بر آن گام می‌زنند، و آن عظیم‌تر است در ذلت از آنها. پس، مقام عبودیت مقام ذلت و افتقار است، و صفتی الهی نیست. ابو یزید بسطامی گفت: نیافتم سببی را که تقرّب جویم با آن به الله، چه دیدم هر وصفی که تقرّب می‌جویم به آن سوی الله، برای الوهیت در آن مدخلی است. پس، چون عاجز شد، گفت، "یا رب! به چه چیزی تقرّب جویم سوی تو؟" - الله به او فرمود: به آنچه عادت الله با اولیاءش بدان جاری است که خطاب می‌فرماید به آنها با آن، "تقرّب جوید سوی من با آنچه برای من نیست!" پس، گفت، "یا رب! و چه چیزی برای تو نیست؟"، فرمود، "ذلت و افتقار!"

تقرّب عبد به الله با چیزی است که او را نباشد، و تقرّب الله به عبد با چیزی است که او را نباشد

و در اینجا سرتی است که ممکن نباشد کشفش، و هر کس که خدا او را بر آن اطلاع بخشیده است، معرفت دارد بدان. خدا به نطق در آورد عبادش را بر آن بدان که او را "صاحبه" (هم دمی) و "ولدا" (فرزندی)، و أمثالی است، و این که او را "بخل" است، و او "فقیر" است از عَرْض، با این سخن‌شان که "و نَحْنُ أَعْنِيَاءُ" (و ما بی‌نیازانی هستیم)، سپس، فرمود، "سَكُنْتُ مَا قَالُوا" (۱۸۱:۳ آل عمران) (به زودی بنویسیم آنچه را می‌گویند)، و نوشتن خدا ایجاب است، و این موضع سرتی است برای هر که

خدا گشوده باشد چشم بصیرتش! سپس، هم چنین [موضع سر] است در سخن او- تعالی-، "لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ قَعِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ" (۳:۱۸۱ آل عمران) (به درستی، که خدا شنید سخن آنان را که گفتند، "خدا فقیر است و ما بی‌نیاز هستیم")، ملحق گرداند آنها را در عقوبت به کفار، و آنان همانی هستند که پوشاندند آنچه واجب بود برای حق بر آنان از تنزیه و اشتراک در اسماء صفات، نه در مسمیات آنها. پس، معنای "عبد" دلیل است، گفته می‌شود "أَرْضٌ مُعَبَّدَةٌ"، یعنی ذلیل (کوبیده و هموار) شده.

ذلیل نمی‌شود برای الله هر که معرفت نداشته باشد به او- تعالی

خدا - عزّ و جلّ- فرمود، "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ" (۵۱:۵۶ الذاریات) (و نیافریدم جنّ و انسان را مگر برای عبادت نمودنم)، و این را در غیر این دو جنس نفرمود، زیرا احادی ادعا الوهیت نکرد، و اعتقاد نداشت به آن در غیر خدا، و تکبر نورزید بر خلق خدا مگر این دو جنس، و برای همین، اختصاص داد آن دو را فقط به یاد فرمودن، نه دیگر مخلوقات را. این عباس گفت، "معنایش تا معرفت یابند به من است"، و تفسیر نکرد آن را با حقیقت آنچه دلالت لفظ به دست می‌دهد، و تفسیر [لفظی] آن "تا ذلیل باشند برای من" است، ولی ذلیل نمی‌شود برای او کسی که معرفت نداشته باشد به او. پس، چاره‌ای نباشد از معرفت به او [-تعالی-] اولاً، و او دارای عزّتی است که ذلیل می‌شوند در برابر آن عزیزان. پس، برای همین، این عباس میل کرد در تفسیر "عبادت" به معرفت. این ظنّ به اوست.

مقام عبودیت را بر کمال خودش تحقق بخشید [احدی] مثل رسول الله

و متحقق نشد به این مقام بر کمال خودش [احدی] مثل رسول الله- ص. پس، عبیدی محض بود، زاهدی در جمع احوالی که خارج می‌گرداند او را مرتبه عبودیت، و خدا شهادت داد برای او به این که او عبیدی است اضافه شده به او از حیث هویتش، و اسم جامع او، در حقّ اسم او، فرمود، "وَأَنَّهٗ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ" (۷۲:۱۹ الجنّ) (و آن که چون برخاست عبد الله که بخواند او را)، و در حقّ هویتش، فرمود، "سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ" (۱۷:۱ الإسراء) (پاکا آن که برد عبدهش را)، پس، برد او را به عنوان عبیدی. و چون امر شد به تعریف مقام خود در روز قیامت، فید زد آن را، فرمود، "أَنَا سَيِّدٌ وُلْدِ آدَمَ وَ لَا فَخْرٌ" (من سرور فرزندان آدم هست ولی فخری نمی‌فروشم)، [فخر] با "راء"، یعنی قصد فخر ورزیدن بر شما با سیادت ندارم، بلکه اراده تعریف بشارت برای شما را دارم، چرا که شما مأمور هستید به پیروی از من. و گاه "لا فخر" با "زای" روایت شده است، یعنی آن را نگفتم تا خودنمایی باشم، و من چنین نیستم، چه "فخر" خودنمایی با باطل است در صورت حقّ.

عبد با حقّ در حال عبودیتش مانند سایه است نسبت به شخص در مقابل چراغ

پس، عبد با حقّ در حال عبودیتش مانند سایه است نسبت به شخص در مقابل چراغ، که هرچه نزدیک شود به چراغ، سایه بزرگتر گردد، و قریبی به خدا نیست به جز با آنچه برای تو وصفی است اخص، نه برای او. و هرچه دورتر شود از چراغ، سایه کوچکتر گردد، و دور نمی‌کند تو را از حقّ مگر خارج شدن از صفتت، که سزاوار آنی، و طمع ورزیدنت به صفت او، "كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ" (۴۰:۳۵ غافر) (این چنین خدا مهر می‌زند بر هر قلب جبار متکبری)، و آن دو صفت هستند برای الله- تعالی- و "ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ" (۴۴:۴۹ الذّحان) (بچش، تو خود همان عزیز کریمی!)، و این [همان تحقیق] قول او- ص- که "أعوذ بك منك" (پناه می‌برم از تو به تو!)

داخل شدن عبد بر حقّ با صفت اخصّ و استقبال حقّ سوي او با صفت اخصّ

و این مقام باقی نمی‌گذارد برای تو صفتی را که اختصاص داشته باشد به حقّ، و افراد داشته باشد بدان، و ممکن نباشد حصول اشتراکی در آن از صفات ثبوتی، نه صفات سلبی و اضافی، مگر آن که می‌داند آن را فقط صاحب این مقام، و لیکن صاحب آن از روی ذوق بسیار اندک باشد، چه وصف اخص از تو است، هنگامی که تحقّق یابی بدان و افراد داشته باشی، و داخل شوی با آن بر حقّ، مقابل نشود با تو مگر با صفت اخصّ به او، که تو را در آن قدمی نیست، و هنگامی که بیایی با صفت مشترک، تجلّی نماید برای تو با صفت مشترک، و بشناسی سرّ نسبت او را با خودت از نسبت او با خودش. و این علمی است غریب، اندک باشد که بیایی برای آن چشنده‌ای را، ولی با این حال، آن پایین‌تر است از آن اولی، که آن اخصّ است به تو. پس، بدان آن را، و تحقّق یاب به این مقام. این را مقام عبودیت به تو می‌بخشد.

ظاهر رنگ می‌پذیرد با حقیقت مظهر - هرچه باشد

و اما مقام عبودیت، نخواهی دانست چه چیزی حاصل می‌شود برای تو در آن از علم به او، چه تو نفی شده هستی از نسبت‌ها در آن از او - تعالی - و از کون، و آن مقامی است به شدت کمیاب، چرا که نزد [این] طائفه صحیح نباشد باقی ماندن کون با امکانش بدون نسبت. و آن (کون) بالذات واجب به توسط غیر خودش است. و آگاهی بر این مقام آن است [که] وصف ظاهر در مظهر به صفت عبد است، چه ظاهر رنگ می‌پذیرد با حقیقت مظهر - هر چه باشد - پس ظاهر نسبت داده نمی‌شود به عبودیت، چرا که وراء آن نزولی نیست، و مُنتسب باید پایین‌تر باشد در مرتبه از منسوب إليه، و ظاهر انتساب نمی‌یابد مگر او، چه اثری که عین مظهر به او می‌بخشد غیر ظاهر نیست، و وراء الله هدفی نیست، و شیء نسبت داده نمی‌شود به خودش، و برای همین، عبودت بدون یای نسبت آمده است. گفته می‌شود: مردی بین عبودیت و عبودت، یعنی ذاتش ظاهر است، ولی نسبت مجهول، در نتیجه، منسوب نمی‌شود، چه آنجا نیست کسی که نسبت یابد به او. پس، او عبودت است که عبد نیست.

مؤیدالدین جندی در "نفحة الروح و تحفة الفتوح" را در اینجا می‌آوریم (نفحة الروح و تحفة الفتوح، ص ۵۸):

[اندر باب الوهت، الوهیت و الهیت]

در این مرتبه که به اسم الله مخصوص است، سه لفظ وارد است. یکی: الوهت، دوم: الوهیت، سوم: الهیت. و در عرف کشفی فوق میان ایشان هست. اما الوهت عین مرتبه اله است بلا اعتبار زائد معتبره. همچون عبودت که مرتبه عبد است كذلك، و الوهیت مرتبه اله باشد به اعتبار قیامه بها و کونه منوعتا و موصوفا بها فی ذاته بی‌ظهور اثر الهی در مالوه، و الهیت اعتبار ظهور اثر اله است در مالوه.

[به عبارت ساده‌تر، اسم جلاله "الله" را سه مرتبه است. یکی "الوهت"، دوم "الوهیت"، سوم "الهیت"، و در عرف ایشان این سه با یکدیگر فرقی دارند. "الوهت" عین مرتبه اله است بدون اعتباری زائد، و "الوهیت" مرتبه اله باشد به اعتبار قیام او بدان مرتبه و منوعت و موصوف بودنش به آن در ذاتش بی‌ظهور اثر الهی در مالوه، و "الهیت" اعتبار ظهور اثر "اله" است در مالوه.]

مولی عبدالرزاق قاسانی، در اصطلاحات صوفیه می‌گوید:

"عبادت" غایت تذلل است برای الله، و آن برای عامه است.

"عبودیت" برای خاصه است، که تصحیح نموده‌اند نسبت را به الله با صدق قصد سوی او در سلوک طریق او.

"عبودت" برای خاصه خاصه است، که مشاهده می‌کنند خود را قائم در عبودت او، و عبادت می‌کنند او را در مقام احدیت فرق و جمع.

شیخ ابوالقاسم قشیری می‌فرماید (الرسالة القشيرية، ترجمه ص ۳۰۶ - ۳۰۳):

از استاد ابو علی شنیدم که گفت عبودیت تمام‌تر از عبادت بود که اول عبادت بود پس عبودیت، [پس عبودت] عبادت عوام مؤمنان را بود و عبودیت خواص را و عبودت خاص خاص را.

و هم از وی شنیدم که گفت عبادت اصحاب مجاهدت را بود و عبودیت ارباب مکابدت را و عبودت صفت اهل مشاهدات بود و هرکس که بنفس خود با حق سبحانه مضایقت نکند او صاحب عبادت بود و هرکس که بدل بخیلی نکند بازو، او صاحب عبودیت بود و هرکس که روح ازو دریغ ندارد او صاحب عبودت بود.

و گویند عبودیت قیام نمودنست بحق طاعات چندانکه تواند و به خویشتن نگرستن بنظر تقصیر و آنچه ازو حاصل آید از عبادت بتوفیق و تقدیر حق داند.

گفته‌اند عبودیت ترك اختیار بود در آنچه پیدا شود از قدرت.

و گفته‌اند که عبودیت بی‌زاری نمودن [است] از حول و قوت و اقرار دادن که آنچه بدو می‌رسد همه از فضل و منت و انعام حق است - جل جلاله.

و گفته‌اند که عبودیت به جای آوردن است آنچه [ترا] فرموده‌اند و دست به داشتن از آنچه [ترا] نهی کرده‌اند.

از ابو عبد الله خفیف پرسیدند که عبودیت کی درست شود گفت چون بنده همگی خود را به حق تسلیم کند، و باز آن بر بلاء او صبر کند.

ابن مسروق گوید که از سهل عبد الله شنیدم که تعبد درست نشود کسی را، تا از چهار چیز جزع نکند، از گرسنگی و برهنگی و درویشی و خواری.

و گفته‌اند عبودیت آن بود که همگی خویش بدو تسلیم کنی و همگی کار خویش ازو بینی.

و گویند از علامات عبودیت ترك تدبیر بود و دیدن تقدیر.

ذو النون گوید که عبودیت آن بود که در همه حال بنده او باشی چنانکه او خداوند تو است در همه احوال.

جریری گوید بندگان نعمت بسیار اند و بندگان منع اندکی اند.

از استاد ابو علی شنیدم که گفت: بنده آنی که در بند آنی، اگر در بند نفسی، بنده نفسی، و اگر در بند دنیائی، بنده دنیائی. قال رسول الله- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، "تَعَسَّ عَبْدُ الدَّيْنَارِ تَعَسَّ عَبْدُ الدَّرْهَمِ تَعَسَّ عَبْدُ الْحَمِيصَةِ" (هلاک باد بنده دینار، هلاک باد بنده درهم، هلاک باد بنده شکم خالی).

شیخ ابو یزید مردی را پرسید که چه پیشه داری، گفت خر بنده، گفت خدای خر ترا مرگ دهد تا بنده خدای باشی [نه بنده خر].

از شیخ ابو عبد الرحمن شنیدم که گفت از جدّ خویش شنیدم ابو عمرو بن نجید که گفت صافی نشود قدم هیچکس اندر عبودیت تا آنگاه که همه کارهای خویش ریا ببندد و حالهای خویش دعوی ببندد.

عبد الله بن مبارک گوید بنده بنده او بود تا خادم نجوید خویشتن را چون خویشتن را خادم جست از حدّ بندگی بیفتاد و ادب دست بداشت.

سهل بن عبد الله گوید: بنده را تعبّد درست نیاید تا آنگاه که نه اندر عدم برو اثر درویشی ببیند، و نه اندر غنا اثر وجود.

از استاد ابو علی شنیدم رحمه الله که قیمت زاهد به معبود او بود همچنانکه شرف عارف به معروف او بود.

[پاورقی: ابو حفص گوید عبودیت آرایش عبد است هرکه دست از آن بدارد بی‌زیور ماند. از نجاجی شنیدم که گفت پایه عبادت بر سه چیز نهاده‌اند، آنکه بنده حکم خداوند را رد نکند و از او چیزی پنهان ندارد و نشنود که تو از غیر او حاجت خواهی.

مترجم اصل دو روایت را بهم آمیخته است یا نسخه وی ناقص بوده است. در روایت دوم سلسله سند را حذف کردیم.]

ابن عطا گوید عبودیت اندر چهار چیز است، وفا به جای آوردن است اندر عهد، و حدها نگاه داشتن، و به آنچه بود رضا دادن، و بر آنچه نبود صبر کردن.

- برخی دیگر گفته‌اند که عبادت برای اهل علم الیقین است، و عبودیت برای اهل عین الیقین، و عبودت برای اهل حق الیقین.
- عبودیت صفت عبد است چون مشاهده کند خود را، و کسی که شاهد ریش باشد، عبودیتش برای کسی است که شاهد است، و برای همین، عباد الله نسبت داده می‌شوند به "عبودت"، نه به "عبودیت".

- **شیخ ابن عربی (الفتوحات المکیة، اربع مجلدات، ج ۲، ص ۵۱۵):** ... "عبودت" نعني (صفتي) است ثابت، که مرتفع نمی‌گردد از کون (عالم) ولی گاه باشد که فناء فانی نماید او (عبد) را از "عبودتش" و از نفسش، در نتیجه حکم آن (فناء) مخالف حکم "عبودت" باشد. و هر امری که خارج گرداند شیء را از اصلش، و محجوب نماید او را از حقیقتش، شرف نباشد نزد این طایفه، چه آن امر را به تو خلاف آنچه هست بنمایاند، و ملحق گرداند تو را به جاهلان، ولی بقاء حال ثابت عبد است، که زوال نمی‌یابد زیرا عدم عین ثابت او محال است چنان که محال است اتّصاف او به این که عین وجود باشد، بلکه وجود وصف اوست بعد آن که نبود، ... و عبد باقی است عینش در ثبوتش، ثابت است وجودش در عبودتش، و دائم است حکمش در آن، "إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا" (۱۹:۹۳ مریم) (جز این نیست هر که در آسمان‌ها و زمین است مگر آن که آید سوی خدای رحمان بنده‌ای)، و "مَا عُنْدَكُمْ يَنْفَعُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ" (۱۶:۹۶ النحل) (آنچه نزد شما است سپری می‌شود، و آنچه نزد خدا است پاینده است).

- **شیخ عبدالکریم جیلی (الإنسان الكامل، ص ۲۸۰، ترجمه):** سپس بدان که مقام عبودت مختص نیست به مکانتی غیر مکانتی دیگر، و گاه بازگردد ولی از مقام خلقت سوی خلق، و برپا دارد او را الله در مقام عبودت، و گاه بازگردد از مقام خلقت، و گاه بازگردد از مقام ختم، و فائده این کلام آن است که عبودت رجوع عبد است از مرتبه الهیه بالله به حضرت خلقت، و مقام عبودت هیمنه دارد بر جمیع مقامات، و فرق بین "عبادت" و "عبودیت" و "عبودت" آن است که "عبادت" صدور اعمال نیک است از عبد در طلب جزاء، و "عبودیت" صدور اعمال نیک است از عبد برای الله- تعالی- عاری از طلب جزاء، بلکه عملی است خالص برای الله- تعالی، و "عبودت" عبارت است از عمل بالله، و برای همین، مقام عبودت هیمنه دارد بر جمیع مقامات

- **شیخ عقیف الدین تلمسانی (شرح منازل السائرین، جلد ۱، ص ۱۴۹):** أجبر تنها به خاطر اجرت خدمت می‌کند. پس، چون آن را دریافت کند از باب مستأجر بازگردد، ولی برای عبد، اجرتی نباشد، و روی بر نتابد از باب سید مگر آنکه فراری باشد، و [بنده] فراری از شرف عبودیت خارج شده باشد، و برایش حاصل نشود راحت حریت، چه او هم ننگ از ادگان باشد و هم ننگ بندگان .

- هم چنین شیخ عقیف الدین تلمسانی (شرح منازل السائرین، جلد ۱، ص ۱۷۷) می‌فرماید: کسی که تعظیمش أمر و نهی را تنها برای طلب ثواب است، اجیر است، که اجرت می‌خواهد، و اجیر مثل بنده، یعنی عبد نیست، و کسی که عبد اجرت است، عبد خدای تعالی نیست، بلکه خارج از طریق خدای تعالی است، منظور طریق خاص است، حال آن که رهایی از این بدان است که تعظیمش أمر و نهی را تنها به خاطر آن باشد که آن که أمر و نهی فرموده است مالک عبید است، که بر آنها واجب است عبادت او بدون اجرت، چه عبید درخواست اجرت نمی‌کنند ولی اجیر [طلب کند و] چون دریافت کند اجرتش، روی بگرداند و برود، لیکن عبد مقیم باشد بر باب سیدش به طور دائم، و این همان مطلوب قوم است.
- شیخ ابن عربی (الفتوحات المکیة، ت. عثمان یحیی، ج ۹، ص ۴۳۳) چنین می‌فرماید:
- پس، از مردم باشند عبیده‌ها، و از آنها باشند دستمزد بگیرها، و به خاطر "اجاره"، کتاب‌های الهی نازل شده‌اند، که با آن جدا شدند "اجیر" و "مستأجر". پس، اگر [آنها] عبیدانی می‌بودند، حق [تعالی] نمی‌نوشت کتابی را برای آنها بر خودش، چه عبد قراردادی با سیدش ندارد، او فقط کارگری است در ملک او، و استفاده کننده است آنچه را احتیاج دارد. پس، اینان (دستمزد بگیران) را اجری است، و عبیدان را نوری، که همان سیدشان باشد، چه او "نور السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ" (۲۴:۳۵ النور) (نور آسمان‌ها و زمین) است، خدای تعالی می‌فرماید، "أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ" (آنان همان صدیقان هستند، و شهیدان نزد پروردگارشان باشند، آنان را اجری است)، یعنی "دستمزد بگیران" را، و آنان همان کسانی هستند حق [تعالی] خریده است از آنها نفس‌هایشان را، "وَ نُورُهُمْ" (۵۷:۱۹ الحديد) (و نورشان)، و آنان همان "عبیدان" و "کنیزان" هستند. خدا ما و شما را از بلندپایه‌ترین آنها و محبوب‌ترین‌شان نزد خود قرار دهد، إنه الولی المحسان!
3. شعر: سعدی:

شهر بند هوای جانانیم	ما گدایان خیل سلطانیم
هر چه ما را لقب دهند آنیم	بنده را نام خویشتن نبود
ره به جای دگر نمی‌دانیم	گر برانند و گر ببخشایند
سر ببازیم و رخ نگردانیم	چون دلارام می‌زند شمشیر
زر فشانند و ما سر افشانیم	دیگران در هوای صحبت یار
عیب ما گو مکن که نادانیم	مر خداوند عقل و دانش را
ما به عشقش هزار دستانیم	هر گلی نو که در جهان آید
ما تماشاکنان بستانیم	تنگ چشمان نظر به میوه کنند
ما در آثار صنع حیرانیم	تو به سیمای شخص می‌نگری
در همه عمر از آن پشیمانیم	هر چه گفتیم جز حکایت دوست
همه عالم به هیچ نستانیم	سعدیا بی وجود صحبت یار
ترک یار عزیز نتوانیم	ترک جان عزیز بتوان گفت

حافظ:

نه هر که آینه سازد، سکندری داند	نه هر که چهره برافروخت، دلبری داند
کلاه‌داری و آیین سروری داند	نه هر که طرف کله کچ‌نهاد و تند نشست
که خواجه خود روش بنده‌پروری داند	تو بندگی، چو گدایان، به شرط مزد مکن
که در گداصفتی، کیمیاگری داند	غلام همت آن رند عاقبت سوزم
وگر نه هر که تو بینی، ستم‌گری داند	وفا و عهد نکو باشد از بیاموزی
که آدمی‌بچه‌ای شیوه‌پری داند	بباختم دل دیوانه و ندانستم
نه هر که سر بتراشد قلندری داند	هزار نکته باریکتر ز مو این‌جاست
که قدر گوهر یکدانه جوهری داند	مدار نقطه بینش ز خال توست مرا
جهان بگیرد اگر دادگستری داند	به قد و چهره، هر آن‌کس که شاه خوبان شد
که لطف طبع و سخن‌گفتن دری داند	ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه